

تفسیر سوره یاسین (جلسه یازدهم)

آیت الله سید مرتضی شبستری (قدس سره)

تنظیم: سید مهدی شبستری

جلسه یازدهم: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ * لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (یس، ۳۶/۷-۶).

در ابتدای عرایض در مورد آیه ای که تلاوت شد دو نکته را بیان می کنم یکی تاریخی و دیگری هم ادبی است.

اما مقدمه اول که تاریخی است.

این که هم به حکم قرآن و هم به حکم تاریخ، زمانی پیش از پیغمبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعبیر می شود فاصله ما بین حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و پیغمبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که زمان فترت می گویند، یعنی خالی از رسول بودن. دقت کنید نگفتم خالی از حجت بودن. گفتم خالی از رسول بودن و حتی نگفتم خالی از نبی بودن. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام تعبیرش اینست: «علی حین فتره من الرسل»، 'یک زمانی از رسول خالی بود. پیش از پیغمبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام رسولی نیامده است. این مطلب تاریخی سبب شده است که پاره ای از مردم این چنین خیال بکنند که در دوران جاهلیت مردم انذار نشده اند، اسمش را جاهلیت

گذاشته اند، یعنی دوران ندانستن، دوران غفلت. کلمه جاهلیتش درست است. اما این که فترت خود را به دوران جاهلیت نامگذاری کرده اند، به معنای این نیست که خدا حجتی نداشت و یا خداوند متعال انذار نکرده است و هشدار نداده است. اما مردم این جور تصور کرده اند که معنای فترت و دوران جاهلیت، دوران خالی از حجت و ندانستن دستورها و راهنمایی های خداست این یک مطلب.

مقدمه دوم که ادبی است:

این کلمه «ما» در زبان عرب دست کم، آن چه که الان یادم هست چهار جور معنا دارد:

اول: یعنی حرف «ما» در جای؛ نه، نبودن، به کار می برند. مثلاً می گویند: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ﴾ (البقرة، ۲۰۱/۲)، یعنی سلیمان کافر نشد یا کافر نبود. این را ما ی نافیه گویند. دوم: «ما» به معنای آن چیز، رایث ما رایث، دیدم آن چیزی را که تودیدی. اینجا "ما" به معنای آن چیز است.

سوم: کلمه «ما» به معنای مصدر، یعنی همراه یک فعلی می آید که معنای مصدر می دهد یعنی معنای فعل را به معنای مصدری برمی گرداند مثل این که کرد را کردن، گفت را گفتن، دید را دیدن می کند. ببینید فعل به صورت مصدر می شود.

چهارمی: «ما» به معنای استفهام، پرسش. ﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾ (طه، ۱۷/۲۰)؛ «چیست در دست راست تو ای موسی؟» که "ما" به معنای چیست این چهارمی. به معنای چیست، به معنای مصدری، به معنای نبود، به معنای آن چیز.

بر مبنای آن مقدمه اول، یعنی فترت مابین حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیغمبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آمده اند به آن مبنا گفته اند که این آیه قرآن که فرموده: ﴿لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ (یس، ۳۶/۶)؛ «پیغمبر خدا ترا فرستادیم هشدار بدهی به قومی که پدرانشان هشدار نشده اند و آن ها غافلند». این جور معنا داده اند. شاید سال ها بود به این صورت که معنا داده اند برای خود من عقده شده بود.

عقده این بود که یعنی چه؟ چطور می شود که خداوند متعال یک قومی را بدون هشدار قرار بدهد و برای آن ها منذر نفرستد؟ هم عقلاً درست در نمی آید که جامعه ای قرن ها بدون حجت باشد. این عقلاً درست نیست. دوم با خود قرآن هم سازگار نیست چرا؟ در یک سوره جلوتر از سوره یس در آن جا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا

خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر، ۲۴/۳۵)؛ «نه تنها جامعه بشری، هیچ جامعه ای در عالم نیست که آن ها منذر نداشته باشند. هشدار دهنده نداشته باشند.

جامعه موریانه ها، مورچه ها، کلاغ ها، کبوترها هشدار دهنده دارند. تمام جوامع عالم که به نام امت نامیده می شود، نه امت بشری، نه امت اسلامی، جامعه های جهانی. هر جامعه ای از جانب خداوند متعال برای آنان هشدار دهنده ای هست. قرآن می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر، ۲۴/۳۵).

در اینجا یک نمونه ای لازم است گفته شود. موقعی که موکب سلیمانی از دره پراز مورچه ای رد می شد ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (النمل، ۱۸/۲۷)، یک مورچه ای به همه مورچه ها هشدار داد، فریاد زد: ای مورچه ها زود به لانه های خودتان بروید نبادا زیر سم اسب ها و لگدهای لشگر سلیمان له شوید آن ها شما را به حساب نمی آورند که مورچه ای زیر پاله می شود ﴿يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾، مورچه ای نذیر شد هشدار دهنده شد، به بقیه مورچه ها اطلاع داد که خودتان را از خطر کنار بکشید.

قرآن می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ آن وقت امت بشری، آن هم نه یک روز و دوروز، نه یک سال و دو سال، در حدود پنج، شش قرن، ما بین عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این ها بدون نذیر بودند!! چطور جور در می آید که این آیه را این جور معنا کنیم، ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ (یس، ۶/۳۶).

اشکال دومش اینست یک وقت من در مقام این هستم که منتی بگذارم. می گویم فلانی من با این که با پدرت دوست بودم با این وصف به او کمتر احترام می کردم بین به تو بیشتر احترام می کنم. عیبی ندارد این جور گفتن عیبی ندارد. اما اگر بگویم که پدرت یکه روز راه را گم کرده بود من راه را به او نشان ندادم اما دارم راه را به تو نشان می دهم. این پسر نمی گوید که اگر آدم خوبی بودی به پدرم راه را نشان می دادی؟ چطور شد به پدرم راه نشان ندادی به من راه نشان می دهی؟

خداوند متعال می فرماید که ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا﴾، به قول این ها، نه به قول خودم ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾، قومی که پدرانشان را انداز نکردیم، هشدار ندادیم خودشان را هشدار می دهیم. چه ارتباطی دارد؟ پدران را هشدار ندادن چه ارتباطی دارد به هشدار دادن فرزندان؟

چرا آن را جلو کشیدند؟ باید به چه صورت گفته شود؟ باید گفته شود که همان طوری که پدرانتان را هشدار دادیم شما را هم هشدار می دهیم. چقدر قشنگ است. عوض این که بگویید همان طور که پدرانتان را هشدار دادیم شما را هم هشدار می دهیم که خیلی زیبا می شود، بگویم که پدرانتان را هشدار ندادم، اما خودتان را هشدار می دهم. این مطلبی که گفته اند از کجا ناشی شده است؟ حرف «ما» را به معنای نفی گرفته اند: «مَا أَنْذَرْتُ»، این از آن جا ناشی شده است. چرا نفی گرفته اند؟ به خاطر این که در ذهنشان بود که یک دوران فترتی مابین عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیغمبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هست. این همان تفسیر به رای است. اسم تفسیر به رای که شنیده اید این همان است. یعنی آدم یک چیزی در مغز خودش داشته باشد قرآن را بخواباند به آن چه که در مغز خودش هست، چون در مغز مردم بوده که ما بین عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیغمبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فترتی بوده و رسل نیامده است پس این آیه آن را می گوید این تفسیر به رای می شود.

پس تفسیر صحیحش چه می باشد؟ این است که بگردیم ببینیم که چهار معنا که برای «ما» بود کدامیک این جا درست است؟

می دانیم نفیش از دو جهت درست نیست یکی از این جهت که قرآن می فرماید: «که برای هر امتی ما نذیر فرستاده ایم». یکی هم از نظر عقلی، که نمی شود خداوند متعال قومی را بدون انذار قرار بدهد و گمراه شوند. روز قیامت خدا حرفش چه می باشد؟ می گویند که: «لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَ وَنُحْزِي» (طه، ۱۳۴/۲۰) می خواستی به ما هم پیغمبر بفرستی تا ما هم آدم بشویم. چرا ما را تنها گذاشتی!! عقلا و قرانا آن درست نیست. «ما» نفی نیست «ما» ی پرسش هم نیست. چون «ما» ی پرسش جواب لازم داشت. هر پرسشی جواب پشت سرش می آید.

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُجِلَّ لَهُمْ قُلْ أَجَلٌ لَكُمْ؟» (المائدة، ۴/۵)، این پرسش است می پرسد چه به آن ها حلال شده است؟ «قُلْ أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» جوابش پشت سرش می آید. پس «ما» به معنای پرسش هم نیست.

«ما» ی به معنای آن چیز هم نیست. چرا؟ آن را می گویند «ما» موصول. مای موصوله یک خاصیتی لازم دارد. پشت سرش باید یک حرف او بیاید که به آن چیز اشاره بکند. ببینید الآن فارسیش را می گویم: آمدم و برداشتم آن چیزی را که پیش تو بود. ببینید یک ارتباطی داده شده است. دیدم آن کسی را که تو او را دیده بودی. ببینید یک او در اینجا

آمده است. خوردم آن طعامی را که تو آن طعام را دوست نداشتی. یک کلمه آن، او، یک رابطی لازم دارد.

اصطلاح علمیش را می گویم هر موصولی در صله اش باید ضمیر عاید داشته باشد. این اصطلاح فنی آن است. اگر «ما» به معنای آن چیز بود قاعدتا بایستی این طور گفته شود: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾، یک «به» در آن جا لازم داشت که این در قرآن نیست. حرف «ما» موصول هم رفت.

می ماند «ما» مصدری. «ما» مصدریّه را در زبان فارسی معمولاً با کلمه آن چنان بیان می کنند. فلان کس را زدم آن چنانی که توزدی. کلمه آن چنان در فارسی به همان معنای مصدریّه است. آن وقت معنای آیه چه می شود؟ ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا﴾، توهشدار بدهی به قومت، آن چنانی که به پدرانشان هشدار داده شده است. چقدر زیبا شد. همه مشکلات برطرف شد ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾، انذار بکنی قومی را آن چنانی که آباء شان انذار شده بودند چون در کلمه آن چنان یک تشبیهی خوابیده است، زدم آن چنانی که توزدی. معنایش این می شود که زدم مثل زدن تو، مانند زدن تو. کلمه آن چنان یک تشبیهی را می رساند این را چرا گفتم؟

هر چه داد می زد که درست است قرآن کامل است، اما متنبه شدن به نکته های قرآن جز با احادیث اهل بیت علیهم السلام راهی ندارد. قرآن مبین است، من که هنوز به شما حدیث نگفتم. اما مطلب از خود قرآن روشن نیست، اما تنبه به نکته قرآنی که من پیدا کرده بودم و به شما گفتم و شما متنبه شدید این از کجا بود؟

از روایت امام جعفر صادق علیه السلام. متوجه شدم که در کافی، که در تفسیر صافی هم از کافی نقل کرده است امام صادق علیه السلام می فرماید که مفسرین آن معناها را که می گویند اساس ندارد. معنای آیه اینست: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾، امام علیه السلام این جور تفسیر کرده است یعنی: همان معنای تشبیه را گفته است که از کلمه آن چنان فهمیده می شود که کلمه آن چنان هم معنای چهارم لفظ ما است، نه ما نافیّه است که بگوییم خداوند متعال چند قرنی، در زمان ما بین عیسی علیه السلام و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مردم را بدون انذار گذاشته بود.

﴿فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ معنایش این می شود پدرهایشان انذار شده بودند اما خودشان در غفلت بودند. ترا فرستادیم تا این ها هم از غفلت بیرون بیایند که آیه را باز این نکته اش

را امام بیان کرده است: «لِيُنذِرَ الْقَوْمَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا... أَنْذِرَ آبَاؤَهُمْ». ^۲ یک «أنت» در روایت آن جا اضافه شده است تو مال این قرنی، منذرهای دیگر مال قرن های قبلی هستند. از این چند نتیجه می گیریم:

یک نتیجه این است در زمان فترت رسل، رسول نیست ولی منذر هست. معلوم می شود که اوصیاء پیغمبران جزء منذرها هستند. خودشان نیستند اما هر امتی منذر لازم دارد پس اوصیاء به حساب منذر هستند اوصیاء هم هشدار دهنده هستند. از این نتیجه می گیریم که درست است ما بعد از وفات پیغمبران در دنیا هستیم و بعد از پیغمبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیغمبر دیگری نیامده و نخواهد آمد.

اما «مَنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر، ۲۴/۳۵). پس ما هم در زمان حاضر چون امتی هستیم، چون قومی هستیم، ما هم منذر داریم. ما منذرمان کیست؟

وصی همان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که امام دوازدهمین عجل الله تعالی فرجه شریف الان هستند. به عبارت اخری این آیه شریفه فرمول آن روایت مشهور را به ما فهماند که روی زمین هیچ وقت از حجت خالی نمی شود، یا پیغمبر یا جانشین پیغمبر. این مطلب را که به دست آوردیم مطلب دیگری که باز از این آیه به دست می آید این است که می فرماید: «این ها غافلند»؛ یعنی: توجه دادنشان لازم است.

بنابراین خدا می فرماید که در هر زمانی برای غافلین توجه دادن لازم است. الان که فرض می کنیم امام در پشت پرده غیبت است، تکلیف از غفلت بیرون آوردن جامعه به بنده و جناب عالی متوجه می شود. بهتر بگویم گفتن یا نوشتن، فرق نمی کند، گویندگی یا نویسندگی برای اشخاصی که توانایی دارند یکی از واجبات شمرده می شود نه یکی از مستحبات، واجب است. باید مردم را از غفلت بیرون کشید، باید انذار داد. باید هشدار داد. منتها اگر مستقلا خودش قدرت تشخیص مفاسد و مصادق جامعه را دارد که اسمش را وصی می گوئیم، امام و اگر ندارد افرادی که باید از امام و قرآن، وظائف جامعه را تشخیص بدهند، یاد بگیرند وظیفه دار می شوند. بیایند به مردم هشدار بدهند.

این جا یک نکته عجیبی است؛ خداوند متعال باز مطلب را به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر می گرداند می فرماید: ما ترا به عنوان نذیر این قوم، هشدار دهنده این قوم می فرستیم. اما بنیاد خیال بکنی که تو هشدار می دهی و این ها هم بیدار می شوند «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ» (یس، ۷/۳۶). هم مساله غفلت و ندانستن و گمراهی و ضلالت و جهالت، در ذات

این ها برای خود جا باز کرده که معنای حق جا باز کردن است در حقیقت که برای خود یک واقعیت عینی درست کرده است. ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ﴾ چرا همه آیه را نخواندم؟ سری دارد پشت سرآیه اینست ﴿فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ پیغمبر ما ﷺ وقتی قومش را دعوت کرد اکثرشان مسلمان شدند یا نشدند؟ نمی فرماید: لقد حق القوم علی اکثرهم لا یسلمون، مسلمان نمی شوند خیر، ﴿أَكْثَرِهِمْ... لَا يُؤْمِنُونَ﴾، این ها حالت ایمانی پیدا نمی کنند. مسلمان می شوند، اما حالت ایمانی پیدا نمی کنند.

از اینجا این نتیجه را می گیریم که اکثر آن هایی که مسلمان شده بودند حالت ایمانی نداشتند چون قرآن می فرماید که ﴿أَكْثَرِهِمْ... لَا يُؤْمِنُونَ﴾، اکثرشان مؤمن نبودند، اقلیتی مؤمن بودند. اکثریت مسلمان بودند نه مومن. زیرا از تاریخ می دانیم که در جزیره العرب، مگر غیر مسلمان بود؟ تماماً مسلمان شده بودند. حتی آن هایی که از اهل کتاب بودند، آن ها هم بیشترشان از جزیره العرب بیرون رانده شده بودند. ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا﴾ (الحشر، ۲/۵۹)، تا خداوند متعال می فرماید: رفتند نتوانستند بمانند. پس جزیره العرب اکثرش مسلمان شده بودند.

این آیه که می فرماید ﴿أَكْثَرِهِمْ... لَا يُؤْمِنُونَ﴾، معلوم می شود اکثرشان مسلمان بی ایمان بودند. معنایش چه می شود؟ یعنی منافقین. منافق آن کسی است که مسلمان هست اما مؤمن نیست. این تفاوتش است. پس اکثرشان منافق بودند.

از اینجا عرایض این بحث را جمع می کنم. توسلی هم کرده باشم. وقتی اکثر، منافقین، به حکم همین آیه، پیغمبر ﷺ هم از دار دنیا رفته است. میدان با چه کسی است؟ اکثریت منافق شدند قهراً منافقین روی کار می آیند. قهراً آن کسانی که مؤمن بودند در اقلیت باقی می مانند.

منافق وقتی روی کار آمد چکار می کند؟ آیا می آید بر علیه گفته پیغمبر ﷺ عمل می کند؟ آن وقت معلوم می شود کافراست این کار را منافق نمی کند. منافق می آید بر علیه پیغمبر ﷺ عملی انجام می دهد اما لباس دین به او می پوشاند. تفاوت اینست. عمل بر خلاف پیغمبر ﷺ اما در لباس دین. این بود که بعد از پیغمبر خدا ﷺ، وقتی فدک را غصب کردند - از این مطلب زود منتقل خواهیم شد - فدک مطلب مهمی نبود سوژه بود به قول امروزی ها.

وقتی فدک را غصب کردند عنوانشان چه بود؟ عنوانشان این بود که یک روایت

نصفه ای از پیغمبر ﷺ شنیده بودند، نصفش را هم از خودشان جعل کردند و اضافه کردند و فدک را گرفتند.

گفت که پیغمبر ﷺ فرموده: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث دیناراً ولا درهماً و ما ترکناه صدقة؛ هر چه از ما بازمانده باشد آن صدقه است». ^۳ یعنی جزء بیت المال است عنوان دینی داد.

بعد که صدیقه اظهر ﷺ آمد این عنوان را از دستشان گرفت، به دلایل قرآنی و سنت پیغمبر اسلام ﷺ، به طوری که یک نفر برایش مجهول نماند، یک مسلمان در مدینه برایش مجهول نماند که فدک حق فاطمه ﷺ بود، بعد از پیغمبر ﷺ. وقتی این جور شد در اینجا آن منافق شماره یک، یک عنوان دینی عجیبی پیش کشید. اینجا بود که صدیقه اظهر ﷺ دیگر ناچار شد دست از تشبث بردارد.

می دانم خطبه حضرت زهرا ﷺ، محاجّه ها، گفته ها، همه برای شما گفته شده است الا این قسمتش، هنوز از یک گوینده ای و یا نویسنده ای، نشنیده ام که این کلمه را در مجامع اسلامی به مردم گفته باشد. در صورتی که بن بست فاطمه زهرا ﷺ همین کلمه بود خطبه را خواند، خلیفه را محکوم کرد در جامعه حق خودش را روشن کرد. پس چرا ندادند؟ اگر بگویی که خلیفه نوشت از دستش گرفتند. تنها خلیفه را محکوم نکرده بود همه را محکوم کرده بود، پس چرا ندادند؟ چطور شد فدک همان طور ماند؟ بعد از آنی که خطبه حضرت فاطمه ﷺ تمام شده، خطبه حضرت فاطمه ﷺ را نگاه کنید.

تمام مهاجر و انصاری یک قلم همگی حاضر شدند که بپذیرند. ابوبکر دید نمی تواند همین جور تسلیم بشود. از طرفی هم بیاید بگوید که نمی دهم، نمی شد. ببینید چه عنوان عجیبی پیش کشید. گفت: ای دختر پیغمبر ﷺ مگر کسی می تواند شما را تهدید بکند، مگر در میان امت عزیزتر از شما را داریم؟ مگر توتنها یادگار پیغمبرمان نیستی؟ هذه أموالی بین یدیک، من هر چه دارایی دارم در اختیار شماست. خودش هم متمول بود. وانگهی خودتان بهتر می دانید، من نمی خواهم فدک را ضمیمه اموال خودم بکنم می خواهم به بیت المال ضمیمه بکنم و به لشگریان اسلام بدهم که بیشتر در فتوحات موفق بشوند. من برای سوق الجیشی آن را ضبط کرده بودم و از کسی توقع نداریم جز از شما، به چه کسی رو بیاوریم که به ما کمک بکند از مال خودش. تواز همه لایق تر هستی که از مال خودت به بودجه لشگر اسلامی کمک بکنی.

حضرت فاطمه علیها السلام چکار بکند؟ اگر ندهد فوراً منتشر می‌کردند که ببینید وقتی پدرش زنده بود یک پرده مندرسی به در خانه اش آویزان کرده بود، می‌دهد دست بچه‌هایش که بیایند در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله با سلام و صلوات که به پیغمبر صلی الله علیه و آله بدهند که به فقرای مدینه بدهد. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود طعام خودشان را به یتیم و مسکین و اسیر می‌دادند، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود علی بن ابیطالب علیه السلام حتی غنایم جنگی را هم دست نمی‌زد. حالا که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده نیست این‌ها مضایقه می‌کنند، بخل می‌ورزند، دید آبروی خودش و علی علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رود. چرا؟ خلیفه می‌خواهد به این‌ها نسبت بدهد.

اینجا بود که فرمایشش را قطع کرد فرمود: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» (یوسف، ۱۲/۱۸)، «دونکم و قدوها»، من رفتم هر کار می‌خواهید بکنید. یک قدم دیگر بعد از آن راجع به فدک برداشت، چرا؟ با یک عنوان حق بجانب و دینی آن منافق شماره یک جلو آمد. نمی‌شود دیگر در مقابل او اقدامی کرد.

از این جاست که امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «بزرگترین مصیبت برای عالم اسلامی وفات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است». نه به خاطر این که مرد، مردن برای بشر طبیعی است. در رختخوابش مرده، در میان فامیلش مرده، در وطنش مرده است. زخمی نشده، این مصیبت نیست.

امام صادق می‌فرماید: «مصیبت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله این است که با مرگ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وحی منقطع شد، بریده شد، دیگر وحی نمی‌آمد».

وقتی وحی نیامد، منافقین میدان پیدا کردند هر چه را قیافه دینی می‌خواهند بدهند. مؤمن که نمی‌تواند قیافه دروغی به کارهایش بدهد. اما منافق ابا ندارد. پس در حقیقت بزرگترین مصیبت، باز شدن میدان برای منافقین بود.

اینجاست که این کلمه را می‌توانم عرض بکنم. درد دل را مگر می‌شود با همه کس کرد! آدم درد دلش را نمی‌شود به همه کس بگوید. مثل معروف می‌گوید که مگر شکم آدم سفره است که جلوی هر کس باز بکند؟ مگر می‌شود عقده دل را به همه کس گفت.

مولوی یک شعری دارد خیلی زیباست می‌گوید:

وز درون من نجست اسرار من

هر کسی از ظن خود شد یار من

مگر می شود به همه کس عقده دل را گفت؟ آمدند مرتب پیش حضرت فاطمه علیها السلام، حرفهایشان را گفته اند مگر حضرت فاطمه علیها السلام عقده دلش را می گوید؟ یک زن صالحه ای، مخلصه ای، فهیمه ای، مومنه ای که از اهل بیت علیهم السلام شمرده می شود، به خاطر این که علاقه مند به اهل بیت علیهم السلام بود، زن پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، خیلی خیلی هم به فاطمه علیها السلام و امیرالمومنین علیه السلام علاقه مند بود. او آمد خانم عقده دلش را به او گفت. ام سلمه آمد به زیارت صدیقه اطهر علیها السلام عرض کرد: کیف أصبحت یا بنت رسول الله؟ دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله حالت چطور است؟

خانم دید اهل دل پیدا کرده است. هم مخلص است، هم مؤمن است، هم رویه زندگی فاطمه علیها السلام را می داند، شوهرش را هم خوب می شناسد. یک مرتبه فرمود: «أصبحت بین کمد و کرب؛ مادر جان میان دو رقم غصه گیر کرده ام. فقد النبی و غصب - ظلم - الوصی».^۴

یک مصیبت، یک غصه ام این است پیغمبر صلی الله علیه و آله را از دست داده ام. دلم می خواهد هیچ کس با من کاری نداشته باشد، من هم با کسی کاری نداشته باشم. در یک گوشه دنجی بنشینم به درد خودم و امت گریه کنم. یک مصیبت این است که جلوی چشم می بینم که وصی حقیقی غصب می شود. آنی که باید هشدار دهنده امت باشد، آنی که باید حافظ دین پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، آنی که باید سرپرست امت باشد، می بینم حق او را دارند غصب می کنند. این نتیجه اش این است که ایجاب می کند فعالیت بکنم، نگذارم حقیقت را غصب بکنند دو غصه. یکی ایجاب می کند گوشه دنجی به حال خود و امت گریه بکنم، یکی ایجاب می کند آرام ننشینم بلکه فعالیت بکنم. «أصبحت بین کمد و کرب فقد النبی و غصب الوصی».

حالا می توانیم از همین الگوتاریخ بانوی اسلام، دخترگرمی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دست بیاوریم. یک ساعت بیرون می رفت، فعالیت می کرد، بر می گشت قبربابا را مخاطب قرار می داد، شروع به گریه کردن می کرد. هم گریه بی اندازه به خاطر آن مصیبت و هم فعالیت بی اندازه.

گریه بی اندازه اش به این جا منتهی می شود که می فرماید: «بابا سراز قبر بردار آن حوادث بعد از خودت را ببین، لو کنت شاهدا لم نکثر الخطب؛ اگر این حوادث را جلوی چشمت می دیدی، دیگر این همه دلسوزی برای منافق ها نمی کردی».^۵

این جواری تعبیر می کند، برای این امت نمی کردی. این از شدت دردمندی است که دختر پیغمبر ﷺ چنین کلمه ای را کنار قبر پیغمبر ﷺ می فرماید و اما شدت فعالیتش به این جا کشید که بین در و دیوار می ماند. بچه سقط می شود. چشمش را باز می کند، «این ابن عمی؛ پسر عمویم کجاست؟»^۶ خادمه عرض کرد: به طرف مسجد بردند. با همان حال سقط جنین، با همان سینه زخمی، دوان دوان خودش را به امیرالمؤمنین علیه السلام رساند پیش از آنی که وارد مسجد بشود از پشت دامن امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت. فرمود: «نمی گذارم پسر عمویم را به این قیافه به مسجد ببرید».

على لعنة الله على القوم الظالمين ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (الشعراء، ۲۶/۲۷۷).

۱. نهج البلاغة، ۱، خطبه ۸۹ و ۱۵۷/۹۴ و ۱۹۵.
۲. بحار الأنوار، ۲۴/۳۳۳.
۳. مستند الشيعة، ۱۹/۱۴۹؛ صحيح مسلم، ۲/۱۳۷۹.
۴. بحار الأنوار، ۴۳/۱۵۶.
۵. الامالی «مفيد» ۴۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی